

کارگاه متن پژوهی درس ۷ - فارسی ۲

قلمرو زبانی:

۱- رغبت = علاقه منزلت = جایگاه حصرت = پیشگاه مذلت = خواری، خفت

۲- اصناف، جبرئیل، انشاء، آذین، مأل، رأی، سؤال، تأمین

قلمرو ادبی:

۱- در این عبارت، "ابر کرم" و "باران محبت"، هر کدام تشبیه بلیغ هستند. گل و گل آرایه تکرار و گل و دل، آرایه جناس ناقص اختلافی دارند.

۲- رگ روح، استعاره بالکنایه است. زیرا مشبه به که بدن انسان است از کلام حذف شده اما از لوازمات آن که رگ است در جمله آمده. و مشبه که روح است در کلام حاضر است.

۳- تن در ندادن - در دامن آویختن (معادل مناسب تری در درس پیدا نشد) = دو اسبه آمدن

قلمرو فکری:

۱- الف = شما در آینه وجود انسان شگفتی های گوناگونی خواهید دید. (بوقلمون = نوعی پارچه بوده که وقتی در برابر آفتاب قرار می گرفته رنگ به رنگ می شده است.

ب- دم به دم انواع گنج های غیبی (حکمت و معرفت الهی) را در نهاد انسان به ودیعه می گذاشتند. (خزاین = گنجینه ها، تعبیه = جاسازی)

پ- نور دانش خداوندی را به جان فرشتگان می تاباند. (ربوبیت = خداوندی - سر - ضمیر، اندرون - ملائکه = فرشتگان).

۲- الف- با این بخش از درس در ص ۵۷:

جملگی ملایکه را در آن حالت، انگشت تعجب در دندان تحیر بمانده که آیا این چه سر است که خاک ذلیل را از حضرت عزت به چندین اعزاز می خوانند و خاک در کمال مذلت و خواری، با حضرت عزت و کبریایی، چندین ناز می کند و با این همه، حضرت غنا، دیگری را به جای او نخواند و این سر با دیگری در میان ننهاد.

ب- با این بخش از ص ۵۷ و ۵۸:

الطاف الوهیت و حکمت ربوبیت، به سر ملایکه فرو می گفت: «إِنِّي أَعْلَمُ مَا لَا تَعْلَمُونَ»، شما چه دانید که ما را با این مشتی خاک، چه کارها از ازل تا ابد در پیش است؟ معذورید که شما را سر و کار با عشق نبوده است.

ابلیس با خود گفت: «هرچه دیدم، سهل بود، کار مشکل اینجاست. اگر ما را آفتی رسد از این شخص، از این موضع تواند بود و اگر حق تعالی را با این قالب، سر و کاری خواهد بود، در این موضع تواند بود.» با صد هزار اندیشه، نومید از دل بازگشت. ابلیس را چون در دل آدم بار ندادند، مردود همه جهان گشت.

پ- با این بخش از ص ۵۹:

آدم به زیر لب آهسته می گفت: «اگر شما مرا نمی شناسید، من شما را می شناسم، باشید تا من سر از این خواب خوش بردارم، اسامی شما را یک به یک بر شمارم.»

هر دو به آگاهی فراتر آدم نسبت به فرشته ها اشاره دارند.

ب- این آیه با این بخش از درس در ارتباط است: ص ۵۹

آن چه بود؟ گوهر محبت بود که در صدف امانت معرفت تعبیه کرده بودند، و بر ملک و ملکوت عرضه داشته، هیچ کس استحقاق خزانگی و خزانه داری آن گوهر نیافته، خزانگی آن را دل آدم لایق بود، و به خزانه داری آن، جان آدم شایسته بود.

هر دو اشاره دارند به این که رسالت انسان بسیار سنگین است و هیچ موجود دیگری غیر از انسان از عهده چنین رسالتی بر نمی آید.
